جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم)

حسن طارمی*

چکیده

نگارنده سه معنا برای کلمهٔ اخباری بیان می‌کند: یکی معنای قرن چهارم که تمام مورخان از جمله طبری سنّی و برقی امامی را در برمی‌گیرد. دوم اطلاق کلی که هر محدّثی را شامل می‌شود و مانند صدوق و مجلسی و حرّ عاملی. سوّم جریانی که در برابر علم اصول فقه ایستاده که در طول قرن یازدهم تا سیزدهم بر حوزه‌های شیعی اثرگذار بودند. این دوره با مولی محمّد امین استرآبادی آغاز شده و به شیخ یوسف بحرانی پایان می‌گیرد. نگارنده که آرای استرآبادی را بر اساس کتابش "الفوائد المدینة" بررسی و گزارش می‌کند، بر آن است که میرزا مهدی اصفهانی به عنوان شاگرد میرزا محمّد حسین نایینی نظام معرفتی فقاهتی داشته و نمی‌توان او را اخباری به معنای سوم دانست.

کلیدواژه‌ها: اخباری / اصولی / استرآبادی، محمّد امین/ بحرانی، یوسف / وحید بهبهانی، محمّد باقر /اصفهانی، میرزا مهدی .

---

*. دانشیار دانشنامهٔ جهان اسلام.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

اشاره‌ای کوتاه

دربارهٔ عالم جلیل‌القدر، مرحوم میرزامهدی غروی اصفهانی، به‌ویژه در سه دههٔ اخیر، مقالات و آثار متعددی از جوانب مختلف، نفیاً و اثباتاً، طبع و نشر شده‌است. در اینکه وی مؤسس و دست‌کم ارائه‌کننده منظومه‌ای در معرفت دینی بوده که غالباً با دو عنوان مکتب معارفی خراسان و مکتب تفکیک شناخته می‌شود، اختلافی نیست؛ اما دربارهٔ مشرب فقهی اصولی او، با عنایت به این واقعیت که وی از شاگردان مبرِّز مرحوم میرزامحمّد حسین نائینی بوده، پرسشهایی مطرح است. ازجمله پرسشها نسبت وی با مکتب اخباری است. پرسش این است که آیا مرحوم میرزامهدی اصفهانی در زمرهٔ اخباریون است یا از اصولیین به‌شمار می‌آید. بدین‌منظور و برای داشتن تصوری روشن از اخباریون و دست‌یافتن به پاسخی صحیح، مطالبی که در نوشتهٔ پیش‌رو تقدیم می‌شود، فراهم آمده‌است. اصل مطالب برای جمعی از اصحاب علم و تحقیق عرضه شده و پس از استخراج از نوار، به صورت مقاله درآمده است. از طرفی، نبود تصویر واقعگرا از جریان معروف به اخباری، اقتضا می‌کند در این‌باره نیز سخن گفته شود.[1] *براین اساس، در ابتدا معانی و مرادات مختلفی که واژه اخباری می‌تواند داشته باشد را از نظر گذرانده‌ایم و پس از بیان معانی سه‌گانهٔ آن، نحوهٔ شکل‌گیری مکتب اخباری و آموزه‌های اصلی و فرعی آنان را بیان کرده و سپس نگرش مرحوم میرزای اصفهانی را دربارهٔ این مکتب مشخص*

۱. در سال ۱۳۹۰ کتابی با عنوان اخباریگری (تاریخ و عقاید) نوشتهٔ آقای ابراهیم بهشتی از سوی دانشگاه ادیان و مذاهب قم منتشر شده‌است که حاوی مباحث تفصیلی دربارهٔ تاریخ و آرای اخباریان و نقد آنهاست. این مباحث پیش از انتشار آن کتاب ارائه شده و بنابراین ناگزیر از طرح مقدماتی تاریخ و آراء اخباریان بوده‌ایم؛ ضمن آنکه در پاره‌ای از نقدهای آن کتاب مناقشاتی نیز مطرح است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

کرده‌ایم. بدین ترتیب آنچه در این گفتارها بدان پرداخته شده، هم گزارشی است از فرایند شکل‌گیری مکتب اخباری و هم معرفی آرای اخباریان، و به‌قدر وُسع و مجال، نقد و ارزیابی آنها و هم بررسی آرای میرزامهدی اصفهانی است در مقولاتِ مورد التفات اخباریان.

ضرورت ورود به بحث

ورود به بحث از اخباریان در مجموعه بررسیهای مرتبط با میرزا مهدی اصفهانی، به این دلیل لازم است که گاهی شنیده می‌شود میان مرحوم میرزای اصفهانی و اخباریان نسبتی برقرار شده‌است. حال باید بررسی نمود که آیا این نسبت درست است یا نه. اگر بخواهیم دربارهٔ اخباری بحث کنیم، واژهٔ اخباری را از سه منظر می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم و دربارهٔ آن گفتگو کنیم: یکی اینکه اخباری یعنی چه و این اصطلاح چه دلالتهایی دارد؛ دوم اینکه یک جریان فکری و اندیشگی را به‌نام اخباری شناسایی کنیم؛ سوم اینکه به‌عنوان یک امر واقعِ خارجی، آیا ما مصداقهای اخباری داشته‌ایم یا نه. میان این سه نگاه طبعاً هم‌پوشانی وجود دارد، بدین‌معنا که اندیشه اخباری اندیشه‌ای است که جوهرش یکی از معانی اصطلاحی اخباری است و گروه اخباری گروهی است حامل اندیشهٔ اخباری.

دربارهٔ مراد از اصطلاح، ما سه اطلاق برای کلمهٔ اخباری داریم: یک اطلاق قدیم داریم که مورخان را اخباری می‌گفتند؛ یعنی وقتی که دربارهٔ طبری گفته می‌شود اخباری بوده یا دربارهٔ ابوعبدالله برقی پدر ابوجعفر برقیِ صاحب محاسن، تعبیر اخباری به‌کار می‌رود مراد این است که این دو فرد مورخ بوده‌اند. اساساً دورهٔ اول تاریخ‌نگاری اسلامی دورهٔ اخباری‌هاست. طبری را نگاه کنید، دستمایهٔ او برای تنظیم کتاب تاریخیش روایت است. پس به آنها می‌گویند اخباری و شاید تا قرن چهارم فقط این معنا کاربرد رایج واژهٔ اخباری بوده‌باشد. اولین مدرسه یا اولین سنّت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

در تاریخنگاری اسلامی، سنّت اخباری است، یعنی سنّتِ خبر است و هنوز روش تحلیل و نقد و امثال ذلک مطرح نبوده‌است.

در میان اهل تسنّن معروف‌ترینِ اخباریها ابوجعفر طبری (متوفی ۳۱۰) و در میان شیعیان ابوعبدالله برقی (متوفی حدود ۲۲۰) و شخصیت متقدم بر او ابان‌بن عثمان از شاگردان امام صادق علیه‌السلام، بوده‌اند. مؤلف مشهورترین کتاب تاریخ کربلا به نام مقتل‌الحسین، ابومِخْنَف لوطبن یحیی است که او نیز یک اخباری است. در هر صورت، این اصطلاح اخباری ربطی به معنایی که امروزه مطرح است ندارد، بلکه آنها مورخ بوده‌اند و فرقی ندارد که خبر از معصوم باشد یا غیرمعصوم. مثلاً ابان‌بن عثمان تاریخ خود را از امام صادق روایت کرده و ابومخنف از چند نفر ازجمله امام باقر علیه‌السلام روایت کرده، چه در مقتلش چه در تاریخش؛ اما طبری از کتب و اشخاص دیگر. پس اشتراک لفظ در ذهنمان باشد و اشتباه نکنیم.[1]

یک اطلاق دیگر این است که ما به هرکسی که معتقد باشد معرفت دینی را باید از اخبار یعنی احادیث گرفت اخباری می‌گوئیم. معرفت دینی که می‌گوئیم اعم از کلام (شامل اعتقادات و مباحث معرفتی) و فقه و اخلاق است و به تعبیر دیگر هر سه شاخه را دربرمی‌گیرد. این تقسیم سه‌گانه با این فرض است که ما سه محور برای معرفت دینی قائل شویم، یعنی دست‌کم بخش عمدهٔ معرفت دینی اینهاست؛ هرچند مرحوم علّامه مجلسی تلاش کرده بخشی از طبیعیات را هم وارد معرفت دینی کند، اما حجم معرفت دینی، یعنی حجم داده‌هایی که در آن حوزه‌ها در اختیار است، اندک است.[2] اما در حوزهٔ کلام و اخلاق و فقه، خدا را سپاس که ما گنجینهٔ

۱. برای بحث تفصیلی سنّت «اخبار» در تاریخنگاری دورهٔ اسلامی محمدرضا ناجی، مقاله «تاریخ و تاریخ‌نگاری، بخش ۳: تاریخ‌نگاری اسلامی»، در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۶، ص ۱۰۲۹۸.

۲. مجلسی در مقدمهٔ بحار (ج ۱، ص ۵) می‌گوید: «وَمِنَ الفَوائِدِالطریفَةِ لکتابنا اشْتُمالُهُ عَلي کُتُبٍ و ابوابٍ کثیرةٍ الفوائدِ، جمَّةِ العَوائد، اَهْمَلَها مؤلّفوا اصحابِنا رِضوانُ اللهِ علیهم فَلَمْ یُفْرِدوا لَها کِتاباً وَلا باباً کِکتابِ العَدْل و المعاد... و کتابِ السماءِ و العالَمِ المشتملِ عَلي اَحوالِ العناصِر والمواليدِ و غیرها...»؛ آنگاه مجموعه روایات ←

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

بزرگی در اختیار داریم. حال به کسانی که برای کسب معرفت دینی قائل بـه ایـن بودند که باید به سراغ اخبار ـ به مثابه منبع داده‌های معتبر و حجّت، که لاجرم شامل قرآن نیز می‌شود ـ رفت، اخباری می‌گفتند. این اصطلاح تقریباً از قرن ششم رایج شده‌بود.

در اینجا لازم است نکته‌هایی را توضح دهیم. تقریباً نزد همگان این امر مسلّم بوده‌است که قرآن منبع معرفت دینی است و اختلافی در این نبوده که برای قرآن شأن غیرمعرفتی قائل نبوده‌اند. اما یک اختلافی در میان مسلمانها، چه اهل تسنّن چه شیعه (البته شیعه کمتر)، وجود داشته و آن اینکه آیا برای معرفت دینی، چه کلام و چه فقه و چه اخلاق، باید سراغ اخبار برویم یا نه. این سؤال هم جنبهٔ نظری داشته، بدین معنا که آیا سنّت پیامبرﷺ منبع معرفت دینی هست یا نه، و هم جنبهٔ واقع‌گرایانه داشته، بدین‌معنا که آیا سنّت آن حضرت به‌دست ما رسیده‌است یا نه. این اختلاف در میان اهل سنّت خیلی بیشتر از شیعیان بوده‌است و حتی شاید بتوان گفت که شیعیان، منبع معرفت دینی بودن سنّت را مسلّم می‌دانسته‌اند. از آغاز قرن دوم که کتابتِ حدیث در میان پیروان مکتب خلافت شروع شـد و مـنع روایت و کتابت آن برداشته شد، مهم‌ترین بحث اختلافی میان دو جریان فقهی اهل سنّت، یـعنی حـنفی و شـافعی، بـر سـر ایـن مـوضوع بـوده‌است. شـافعی بـنیان‌گذار و سامان‌دهندهٔ نظریهٔ حجیّت خبر واحد در امور دینی است در عالم اسلام، و در این امر، به‌ویژه در برابر حنفی‌ها ایستاد.[1] البته حنفی‌ها اصل اعتبار و حـجیت دیـنی سنّت پیامبر را پذیرفته بودند ولی می‌گفتند خیلی از این احادیث جعلی‌اند و مـا نمی‌توانیم به آنها استناد کنیم. معروف است که ابوحنیفه گفته بـود مـن فـقط ۱۷

← مرتبط با این موضوع را در مجلد چهاردهم (از جلد ۵۴ تا ۶۳ چاپ جدید) گردآوری کرده و توضیحات فراوانی داده‌است. ضمناً تصریح کرده که پیش از او کسی به این مهم نپرداخته بوده‌است: «هذا مِمّا لَمْ‌یَسْبِقْني اِلیه احدٌ مِنْ علمائنا و المخالفین» (ج ۵۴، ص ۲).

۱. در این‌باره نک: حسن طارمی‌راد، «خبر واحد» در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۱۵، ص ۱۶۳۱۶۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

حدیث را قبول دارم. در حوزهٔ کلام هم همین بحث بین اشعری‌ها و معتزلی‌هابود. در واقع، اختلاف آنها برمی‌گشت به اینکه متن خبر نبوی (نه قرآن) آیا معرفت‌آفرین است یا نه. معتزلی‌ها چندان اعتنایی به حدیث نداشتند، اما اشعری بر این نظر بود که باید مباحث اعتقادی را براساس حدیث سامان داد. البته اینها غیر از اهل حدیث‌اند که در استناد به حدیث بسی جدی‌تر و به تعبیر رایج، حداکثری‌تر از اشاعره هستند. این را یادآوری کردم که معلوم شود در میان اهل سنّت هم در مسأله مواجهه با حدیث اختلاف جدی بوده‌است.

در شیعه، می‌توان این‌طور گفت که در فقه، از نظر استناد به سنّت، یعنی احادیث پیامبر اکرم و امامان علیهم‌السلام، اختلاف نبوده؛ برعکس، در کلام اختلاف وجود داشته‌است؛ یعنی همه قبول داشتند و دارند که منبع معرفت فقهی قرآن و حدیث است. ولی در کلام اختلاف بوده‌است. کسانی مثل شیخِ‌کلینی و ابن‌بابویه معروف به شیخِ‌صدوق، سامان معرفت دینی را از حدیث گرفته‌بودند، کسانی هم مثل سیّدِمرتضی علم‌الهدی، میزان احادیثی راکه در بحث معرفت دینی وارد می‌کردند و به آن استناد می‌جستند کم بود، شیخ مفید بینابین بود و شیخ طوسی حتی بیش از مفید به حدیث اهتمام داشت. بر این اساس، در این موضع هیچ اشکالی ندارد که کسی را اخباری بگویند و منظورشان این باشد که منظومه معرفت نظری دینی را مبتنی بر حدیث سامان داده‌است. این نسبت، نه تنها احساس منفی ایجاد نمی‌کند، بلکه باعث فخر و مباهات نیز هست.[1]

۱. نمونهٔ شیخ صدوق از همین منظر جالب توجه است. وی رئیس‌المحدثین و از اعاظم فقهاست و کمتر از او با عنوان متکلّم یاد می‌شود، اما نیم نگاهی به کتاب التوحید او نشان می‌دهد که وی در مباحث کلامی رایج زمانه‌اش ورود داشته و با این باور که معرفت دینی در حوزهٔ مباحث اعتقادی باید مستند به احادیث حجتهای الهی باشد. وی کتاب التوحید را بر پایهٔ اخبار موجود در منابع مقدم مثل بصائرالدرجات، محاسن و کافی به نگارش درآمده است. عبارت او در آغاز کتاب بسیار نکته‌آموز است: «آنچه مرا به تألیف این کتاب برانگیخت این بود که دیدم گروهی از مخالفان ما(مقصود وی هم متکلمان معتزلی و هم برخی از متکلمان اشعری است) ما را به تشبیه و جبر متهم می‌کنند و چهرهٔ مذهب را مخدوش جلوه می‌دهند و چه بسا مانع ←

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

مرحوم مولی‌محسن فیض، که خود در فقه از ارکان اخباریان است، این نگاه را چنین به تصویر کشیده‌است:

قد عَلِمْتَ اَنَّ انحصارَ طريقِ معرفة عُلومِ الشريعة، اصولیةً كانت او فروعيةً، في الرواية عن اهل البيت عليهم السلام و عدمَ جواز التمسک في شيءٍ منها الي المقدمات الجدلية و الاستنباطات الظنية، كان من شعار متقدّمي اصحابنا، اصحابِ الائمة صلوات‌الله عليهم. (فیض کاشانی، سفینة النجاة، ص ۱۰۲)

پس دانستی که منحصر بودن راه شناخت دانشهای دین چه اصول (عقاید و معارف) و چه فروع به روایت از اهل بیت علیهم السلام و روا نبودن تمسک در هیچ یک از این امور به مقدمات جدلی و استنباطات ظنّی، شعار (و سیره) متقدمانِ از اصحاب ما، یعنی اصحاب امامان بوده‌است، درود خدا بر ایشان.

مجلسی نیز در اول بحارالانوار همین بیان را دارد. ایشان می‌گوید:

«فَاَيْقنتُ بِفَضْلِه و اِلهامه تَعالي أَنَّ زُلالَ العِلْمِ لاينفعُ اِلّا اِذا اُخِذِ مِنْ عينٍ صافيةٍ نَبَعَتْ عَنْ يَنابيعِ الوَحْيِ و الالهامِ، و أَنَّ الحكمةَ لاتَنْجَعُ اِذا لَمْ تُؤخَذْ مِنْ نواميسِ الدّينِ و معاقِلِ الانامِ...». (مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲)

کنه حرف او همین است که مستند معرفت دینی در همهٔ حوزه‌ها فقط بیانات حجج الاهی است؛ چیز دیگری نمی‌گوید.

دیگر اینکه منظور از اخبار فقط خبر امام نیست **بَلْ مَن هُوَالحجةُ**. اولین حجت قرآن است و بعد پیامبر. پیامبر اولین حجت خبری ماست و ایشان علی‌بن ابیطالب

← پیوستن مردم به دین حق می‌شوند. سبب این امر آن است که آنان با اخباری [از امامان ما] مواجه شده‌اند که تفسیرش را نمی‌دانند و معانی بلند آنها را نمی‌شناسند (ابن بابویه، التوحید، ص ۱۸۱۷؛ برای بحثی تفصیلی دربارهٔ این کتاب نک: حسین هوشنگی، «التوحید» در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۸، ص ۴۰۵۴۰۱).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

را خلیفهٔ خودش در همهٔ شؤون، ازجمله همین کارکرد و سِمَت معرفی کرده و سپس زنجیرهٔ امامان شیعه تکمیل شده‌است. بنابراین منظور این گروه فقط اخبار اهل‌البیت علیهم‌السلام نیست. در اثبات این نگرش، اگر بخواهیم دلیلی بیان کنیم، یکی از دلایل فراوان، حدیث شریف ثقلین است. از این دلیل قاطع اگر بخواهیم صرف‌نظر کنیم، مجموعهٔ آنچه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به حضرت علی علیه‌السلام فرمودند نشان از اعتبار قطعی اظهارات علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام دارد و بر عصمتشان دلالت می‌کند.

البته قرائنی حاکی از آن است که از همان روزگار شکل‌گیری نظام کلامی و استنباطی شیعه و وارسی و ارزیابی و نقد مجموعه‌های اخبار، کسانی بوده‌اند که همهٔ اخبار را می‌پذیرفتند. اینان در تقابل با بزرگان علمای شیعه قرارگرفته بودند و در چند امر جزئی بروز و ظهور داشتند. عبدالجلیل قزوینی در کتاب نقض، که آن را در حدود ۵۶۰ در پاسخ یک کتاب ضد شیعی نوشته، از این افراد با عنوان اخباریه (در مقابل اصولیه) نام می‌برد و معمولاً در کنار آنان حشویه را هم ذکر می‌کند، تا معلوم شود که اینها در ارزیابی اخبار دچار ضعف‌اند.[1] این کاربرد ربطی به معنای دوم مورد نظر ما ندارد و قطعاً مشایخ متقدم شیعه مشمول این وصف نیستند. به تعبیر دیگر، اخباری در معنای دوم آن، ممکن است در قبول خبر اهل دقت نباشد و هرچه را که عنوان خبر دارد تأیید کند یا برعکس، خبر را از حیث صحت و سقم و سلامت متن و امثال آن بسنجد و سپس به قبول یا رد آن اقدام کند. بزرگانی چون صدوق و استادانش در کلینی از این گروه بوده‌اند.

این نکته نیز گفتنی است که برخی از اخباری‌ها، مثل فیض کاشانی، قدری حداکثری‌تر هستند، مثلاً می‌گویند وقتی به خبر مراجعه کنیم کانّه به قرآن هم مراجعه کرده‌ایم؛ چون خبر بسط و تفصیل قرآن است: چون که صد آمد نود هم

۱. النقض، صفحات متعدد (نک: فهرست جماعات و مذاهب، ص ۷۰۳). احتمالاً آنچه که شهرستانی در الملل و النحل (ج ۱، ص ۱۴۷) مطرح کرده و جماعتی از شیعه را اخباری نامیده، به قرینه، مقابل معتزله قرار داده‌است، مراد او از این افراد، همین کسان بوده‌اند که مانند حشویه اخبار را بدون بررسی می‌پذیرفته‌اند (نیز نک: ص ۹۶۹۵).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

پیش ماست. این را مرحوم فیض در المحجةالبیضاء[1] دارد. در جاهای دیگر هم به این نگرش خود اشاره کرده‌است؛ اما در اینجا نظر او به نفی قرآن نیست، بلکه نظر او این است که منبع معرفت دینی، خبری است که حجت است، چه قرآن و چه کلامی که هم ارز قرآن است، با این ملاحظه که باید «خبرِ درست» بودنش احراز شود.

پیش از آنکه به اصطلاح سوم بپردازم، چون نقطهٔ عزیمت جریان اخباری فقهی همین رهیافتی است که مطرح شد، اشاره به برخی از شخصیتها و نگرشهای اخباری از این منظر می‌تواند سودمند باشد. همچنین لازم است اشاره کنیم که خرده‌گیریها و انتقادهایی که به اخباریان شده، ابتدا از جانب فلاسفه نبوده، بلکه بیشتر از جانب اصولیون بوده‌است و در دوره‌های اخیر تاحدودی طرفداران گرایش فلسفی نیز از آنان انتقاد کرده‌اند. مثلاًفیض فیلسوف ـ عارف است و اخباری هم هست. ملاصدرا فیلسوفْ ـ عارفِ اخباری است، یعنی هم یک دستگاه فلسفی دارد و هم معتقد است که منبع معرفت دینی قرآن و عترت است. (شیرازی، ج ۱، ص ۸۷) ضمناً به کسانی مثل مرحوم محمدباقر مجلسی و شیخ‌حر عاملی، محدث هم گفته‌اند، اما اینها اخباری هستند. شیخ حر قطعاً اخباری است. مرحوم مجلسی اخباری میانه‌رو است. برخی پژوهشگران بر این نظر رفته‌اند که مجلسی اصولی بوده‌است. (نک: ملکی میانجی) اما به نظرِ ما مرحوم مجلسی علاوه بر نگرش پیشگفته، در فقه به اخباریان در معنای سوم آن، نزدیک‌تر است، شیخ حر نیز اخباری به همین معنای سوم آن است، فیض نیز اخباری است. او در مقابله با بحث اجتهاد رساله حق‌الیقین را نوشته است. در عین حال، مرحوم شیخ انصاری اصرار دارد که مجلسی را با تمام تکریمی که از او می‌کند محدث بگوید.(انصاری، ج ۱، ص ۲۱۰، ۳۳۳، ۳۳۹) علمای دیگر

۱. عبارت فیض این است: «این قطعی است که پیامبر اکرم جانشینی خود را به قرآن و عترتش سپرد و به امّت سفارش اکید فرمود که به این دو تمسک جویند... (و این دوجدایی‌ناپذیرند) و معنای جدایی‌ناپذیری این دو از هم آن است که دانش قرآن نزد اهل بیت علیهم‌السلام است؛ پس هرکسی به عترت رسول‌الله تمسّک جوید قطعاً به قرآن و عترت متمسّک شده‌است (ج ۱، ص ۱۹۳).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

هم همین‌طور، اصرار دارند که به مرحوم مجلسی محدث بگویند، شاید به این دلیل که نمی‌خواسته‌اند او در شمار اخباریان بیاورند. ولی خود او رساله‌ای دارد که در آن رساله می‌گوید نظر من در مواجهه با دو جریان اجتهاد و اخبار «بینْ بین» است که گرایش خودش به اخباری بودن را در آنجا بیان می‌کند. بعدها علمای اخباری، ازجمله مرحوم شیخ یوسف بحرانی در مقدمه دوم الحدائق‌الناضرة، او را در سلوک طریق اجتهاد و اخباری، میانه‌رو دانستند.(بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۵۱۴)[۱]

به‌طورکلی، محدث شأنش این است که حدیث را روایت کند و حداکثر توضیح بدهد. اما اخباری یک قدم جلوتر است؛ چراکه احادیث را سامان می‌دهد، یعنی استنباط می‌کند. رابطهٔ فقه با حدیث رابطهٔ بِنا و مصالح است. فقیه از حدیث به‌عنوان مصالح، برای سازمان دادن به فقه استفاده می‌کند و هر چقدر هم پیشتر می‌رویم فقیه مداخله‌اش در موضوع دادن به حدیث بیشتر می‌شود، از آن‌رو که موضوعات و نگرشهای جدید پیش آمده‌است. مثلاً شیخ حر یک فقیه است و وسائل‌الشیعه (نام کامل آن: تفصیل وسائل‌الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة) را به عنوان کتاب فقهی نوشته‌است، این کتاب همه‌اش حدیث است ولی سامان‌دهی آن در یک نظام فقهی، از شیخ حر عاملی است. لذا سامان‌دهی ایشان خیلی متفاوت است با سامان‌دهی کلینی در قرن چهارم. چون پرسشها جدید است، رهیافتها جدید است، نگاه‌ها جدید است. پس ایشان احادیث را، به ترتیب فقهی و حتی با عناوینِ حاکی از فتوای خودش، سامان‌دهی کرده‌است. در واقع، اینها محدث محض نیستند، بلکه فقهای اخباری هستند. به تعبیر دیگر، تفاوت است میان داده و دادهٔ پردازش شده. فقیه اخباری داده‌ها را پردازش و استنباط می‌کند. عنوان محدث شامل یک طیف است، از راویان حدیث تا نقادان سندی و متنی آن. اخباریان یک قدم از محدث

۱. مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب دیگرش الدرة‌النجفیة (ص ۱۶۵) ضمن اشاره به وقوع اختلاف بین مجتهدان و اخباریان در نحوهٔ مواجهه با اخبار و در شماری از مسائل اصولی، از مرحوم مجلسی با وصف «متأخری‌المجتهدین» یاد کرده و سپس افزوده است که مجلسی در مواجهه با اخبار راه‌میانه (طریقاً وُسْطی مِن القولَینِ) را برگزیده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

جلوترند. همین‌جا دربارهٔ مرحوم میرزامهدی اصفهانی یادآور شوم که ایشان فقط حدیث نقل نکرده و حتی حدیث را هم فقط پالایش نکرده، بلکه بالاتر از این انجام داده و آمده‌است بر پایهٔ احادیث، یک منظومهٔ معرفتی ارائه کرده که پاسخ خیلی از سؤالها را برای مخاطبان دربردارد.

به مطلب بازگردیم. طبق تعریف دوم، اخباری قائل به کسب معرفت دینی از «خبر» است. اما اصطلاح اخباری که الان منفی و مذموم شده، اخباری در معنای سوم آن است. در این معنا اخباری در مقابل اصولی و مجتهد قرار می‌گیرد؛ یعنی اخباری جریانی است که می‌گوید این علم اصول فقه که تا قرن دهم بوده، غلط است. طبق این بیان، اخباری جریانی است در فضای فقه که مقابلهٔ خیلی جدی دارد با اصولیان و مجتهدان؛ مجتهدانی مانند محقق حلی، علامه حلی، و حتی شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن‌ادریس حلی. اینها را که نام بردیم وقتی جلوتر می‌آییم به شهیدَیْن می‌رسیم، یعنی جریان اجتهاد در جبل عامل. برآیند این جریانها بعد از مهاجرت علما از جبل عامل به اصفهان، می‌شود مکتب اصفهان یعنی بزرگترین و مهم‌ترین مکتب فقهی شیعه در قرن دهم و یازدهم. پس جریان اخباری نوع سوم در مقابل این رهیافت فقهی ایستاده و تأثیرش را در اصفهان و سپس در نجف گذاشته‌است. اخباریان یک جریان کاملاً تأثیرگذار بودند و دو قرن بر مجموعهٔ مراکز تعلیمی شیعی سیطره داشتند، یعنی از آغاز قرن یازدهم شروع شد و تا ۱۲۰۰ استمرار پیدا کرد و در اوج بود. تمام فقهای اول قرن سیزدهم که بعداً اصولی شدند ابتدا اخباری و از شاگردان شیخ یوسف بحرانی بودند. اگر وحید بهبهانی بر جریان اخباری فائق نمی‌آمد اینها همه اخباری می‌ماندند. علامه بحرالعلوم، شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف‌الغطا، نراقی پدر و پسر، میرزاابوالقاسم قمی و ... . همهٔ اینها چهره‌های بزرگی در فقه ما هستند و در قرن سیزدهم در اوج‌اند. اینها همه اول در مکتب اخباری درس می‌خواندند، یعنی در فقه اخباری درس می‌خواندند که با وحید بهبهانی جریان عوض شد و صحنه تغییر یافت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

به این ترتیب، این جریان سوم موضعش یک جریان فقهی است در مقابل اصولی و مجتهد. اینها یک نقدی داشتند بر اصول فقه، یعنی برای نظام استنباط فقهی روش دیگری را مطرح می‌کردند. البته نقطهٔ عزیمت مؤسس این جریان، همان معنای دوم بود، اما آنچه اتفاق افتاد و جریان شد، اخباری به معنای سوم بود.

باری، فقیه اخباری سخنش در این است که همان‌طور که فقه، علی‌القاعده، بر پایهٔ داده‌های دینی شکل می‌گیرد یا باید این‌گونه باشد، اصول استنباط فقه را نیز باید از احادیث (داده‌های دینی) اخذ کرد و جایز نیست وکسی حق ندارد از جانب خودش قاعده‌سازی کند. مباحث الفاظ، اصطلاحات اجماع و قیاس و اصل برائت و امثال اینها، همه را باید کنار گذاشت؛ چرا که برآمده از متن روایات نیستند. به‌علاوه، روی آوردن به این اصطلاحات ممکن است در اصل استنباطات فقهی نیز اثر بگذارد. این جریان اخباری در مقابل اصولی است و قصدش آن بوده که منطق استنباط فقه را از دل حدیث استخراج کند. مرحوم فیض همین کار را کرده، شیخ حر عاملی هم همین کار را در مقیاسی محدودتر انجام داده، علامه مجلسی نیز مختصری در این زمینه فراهم آورده‌است. اگر کتاب مجلسی، بحارالانوار، را نگاه کنید در کتاب العلم، عنوان باب ۳۲ این است: «**ما یُمکِن اَنْ یُستنبَطَ مِنَ الآیاتِ و الاخبارِ مِنْ متفرقاتِ مسائلِ اصولِ الفقه**». باب خیلی مهمی است که ایشان مجموعه‌ای از آیات و اخبار را که حاوی اصول و قواعد استنباط ـ و البته عمدتاً قواعد فقه ـ است و نظام استنباط فقهی را سامان‌دهی می‌کند، گردآورده و در پایان وعده داده که در آخرین جلد کتابش، همهٔ آنچه را در این خصوص وارد شده جمع کند، که ظاهراً موفق به این کار نشد. مرحوم فیض کتابی دارد به نام لاصلیة که مشتمل است بر قواعد استنباط بر پایه قرآن و حدیث.

این‌ها معتقد بودند که اصول فقه رایجی که علامه حلی را عَلَم اصلیش می‌دانستند، از اهل سنّت گرفته شده است. به‌این ترتیب، تبلور فکر اخباری در این جریان سوم خودش را نشان داد. به‌همین دلیل به نظر می‌رسد نیاز به توضیح بیشتر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

داشته باشد؛ ولی در آن جریانی که کلام و به‌طور کلی مسائل معرفتی را از اخبار گرفته، سنّت جدی نداشته‌ایم. به‌تعبیر دقیق‌تر، آن رهیافت پس از شیخ صدوق استمرار نیافت.

دوره‌ی اخباری‌گری (به‌معنای سوم) با مولی محمدامین استرآبادی شروع می‌شود و با شیخ یوسف بحرانی تمام می‌شود. محمدامین استرآبادی، از علمای قرن دهم و یازدهم است و در ۱۰۳۶ از دنیا رفته‌است. وی ابتدا در شیراز درس خوانده، سپس به نجف رفته و مدارج عالی تحصیلی را طی کرده است. او شاگرد دو فقیه بزرگ مکتب نجف و جبل‌عامل بوده یعنی صاحب معالم، حسن‌بن زین‌الدین، فرزند شهید ثانی، و خواهرزاده‌ی او سیدمحمد صاحب مدارک، نوه شهیدثانی. این دو فقیه بزرگ که هم‌سن و دایی و خواهرزادهٔ هم هستند، هر دو در نجف درس خوانده‌اند و شاگرد مقدس/ محقق اردبیلی بوده‌اند. پنج سال در نجف بودند، بعد برگشتند به جبل‌عامل. دو کتاب خیلی مهم دارند و هر دو به نام کتابشان شناخته می‌شوند. یکی معالم از حسن‌بن زین‌الدین که هنوز هم کتاب درسی است؛ کتابی است نام تمام در فقه، که بخش اول یا مقدمهٔ آن در اصول فقه است که در حوزه‌ها می‌خوانند و مؤلف آن به صاحب معالم مشهور است؛ دومی مدارک الاحکام که شرحی است بر شرایع‌الاسلام، از سیدمحمد عاملی؛ کتاب خیلی قوی‌ای است و در قبول احادیث، به‌ویژه در صورت اِعراض مشهور، مشی خاصی هم دارد. اینها هر دو شاگرد مقدس اردبیلی بودند.

بعد از وفات مقدس اردبیلی (۹۹۳) استرآبادی حدود بیست سال دیگر در نجف بوده و احتمالاً از برخی اختلافات که در موضوع جانشینی اردبیلی پیش آمد، اطلاع داشته و سرانجام در حدود سال ۱۰۱۳ به حجاز رفته است. آن موقع در حجاز و به‌ویژه مدینه، شیعیانِ صاحب اقتداری حضور داشته‌اند؛ حتی یک خانواده شیعی هم در آن موقع در مدینه حکومت می‌کردند. به‌علاوه، جامعهٔ شیعیان مدینه از حمایت سلاطین قطب‌شاهی هند برخوردار بودند و همین امر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

موجب رواج تعلیم آثار شیعی و مهاجرت شماری از علما از قلمرو عثمانی به‌آنجا شد. باری، استرآبادی شخصیت درس خوانده و آدم خیلی دانشمندی است و بخصوص به آثار علمای اهل تسنّن خیلی واقف است. وی کتابی دارد به نام دانشنامهٔ شاهی که آن را در سالهای اقامت در مدینه و پس از تألیف الفوائدالمدنیة، نگاشته و به سلطان محمد قطب‌شاه، از شاهان سلسله شیعی قطب‌شاهی هند تقدیم کرده‌است. در مقدمهٔ کتاب، پس از تمجید از سلاطین قطب‌شاهی به‌سبب اهتمام ایشان به رواج «تعلیم و تعلم احادیث منقوله به‌طریق ائمة طاهره علیهم افضل الصلوة والسلام مِنَ‌الملِک العلّام در حرمین شریفین» که «سرایت به بلاد ایران» نیز کرده‌است، بیان می‌کند که چون سلطان، شخصیتی دانش‌دوست است و در «حداثت سنّ و عنفوان شباب» از «صفات مَلکیّة علمیه» برخوردار شده‌است، «در خاطر وی (یعنی استرابادی) گذشته که انموذجی از غوامض مسائل حِکْمیه و کلامیّه و منطقیه و اصولیه و غریبه جمع کند» و آن را با چند دعای مأثور که «درکتب معتمَدة صحیحه از ائمة طاهره علیهم‌السلام نقل شده» به پایان بَرَد. آنگاه توضیح داده که چون الفت سلطان به «لغت فارسی» بیش از «لغت عربی» است، مؤلف زبان فارسی را برای کتاب برگزیده و افزوده است که «این رساله در طریقة خاصه ـ یعنی شیعیان ـ به منزلهٔ کتاب اربعین فخررازی است در طریقهٔ عامه» و به همان قیاس، در چهل فایده سامان یافته است.

فواید کتاب، که پاره‌ای از آنها، از جملهٔ فایدهٔ اُولی و فایدهٔ هفدهم و فایدهٔ سی‌وهفتم، در تبیین مسلک و رویکرد اخباری است، حاوی مباحث سنگین فلسفی وکلامی است؛ ازقبیل: بحث از وجود ذهنی، معقول ثانی، نفس‌الامر، جعل بسیط و مرکب، علم و حیات باری تعالی، چند مسألهٔ منطقی، صفات ذات و صفات فعل، تقدم علم الهی بر مشیّت و اراده و مسألهٔ قضا و قدر و حسن و قبح ذاتی افعال و اتفاق‌نظر «فلاسفه و امامیه و متنزله» در این مسألهٔ اخیر. وی در این مباحث، غالباً به آرای خواجه نصیرالدین طوسی ـ که با احترام بسیار از او یاد می‌کند ـ و قطب‌الدین

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

رازی التفات و اعتنای جدی دارد و به اظهارات جلال‌الدین دوانی و دشتکی با دیدهٔ انتقاد می‌نگرد و منشأ آن را کم‌اطلاعی و عدم دقت می‌داند. یکی از نکات جالب توجه کتاب، توصیه‌های آموزشی اوست که کدام یک از منابع حِکْمی و کلامی و منطقی باید خوانده شود و کدام منابع از اعتبار لازم برخوردار نیستند. این کتاب به تنهایی می‌تواند معرف شخصیت علمی استرآبادی و تضلّع او در مباحث منطقی و فلسفی و کلامی باشد.[۱]

مرحوم استاد شهید مطهری از آیت الله بروجردی (رضوان‌الله علیه) مطالبی نقل کرده‌اند که شواهد آن در حرفهای استرآبادی پیدا نمی‌شود. ایشان در سخنرانی اجتهاد در اسلام در نقد مبانی و روش اخباریان از قول آقای بروجردی این احتمال را پیش کشیده‌اند که «پیدایش این فکر در میان اخباریین اثر موج فلسفهٔ حسی بود که در اروپا پیدا شد». البته آقای مطهری خودشان در تأیید این سخن تردید کرده و گفته‌اند «من خودم تاکنون به مدرکی برنخورده‌ام و بعید می‌دانم این فکر حسی در آن وقت از شرق به غرب آمده باشد. (مجموعهٔ آثار شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۱۶۹) نمی‌دانیم چرا آقای بروجردی این مطلب را فرموده‌اند، زیرا هیچ شاهدی بر آشنایی آن علما با جریانهای فلسفی و فکری غربی نداریم. امروزه، پژوهشگران دربارهٔ اولین آشنایی جهان اسلام، با فلسفهٔ جدید غرب، با هیئت جدید و ابزارهای نجومی و با تحولات ریاضی و امثال آن مطالبی را مطرح کرده‌اند؛ اما کتابهای استرآبادی چیزی از این حرفها نشان نمی‌دهد. کتابهای او کاملاً سنتی است و در افق سنّتیِ تعلیمی آن عصر نوشته شده‌است.

محمّدامین استرآبادی در مکه با عالم رجالیِ مهاجر از نجف به نام میرزا محمّد استرآبادی آشنا می‌شود. وی از شاگردان مبرِّز محقق اردبیلی بوده و پس از وفات استادش نجف را ترک کرده و در مکه اقامت گزیده بود. مقام علمی او را غالباً تأیید

۱. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های کشور وجود دارد (ازجمله نک: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ثبت ۲۱۱۵۷۶).

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

کرده و برخی گفته‌اند که گویا از اینکه استادش در پاسخ سؤال کنندگان از جانشین علمی استاد، دو تن دیگر از شاگردان را نام برده بود، رنجیده و به همان علت به حجاز رفته‌بود.[1] میرزا محمّد استرآبادی سه کتاب رجالی مهم دارد: رجال صَغیر، متوسط وکبیر، که این آخرین با عنوان منهج‌المقال شناخته می شود و ازکتابهای خیلی مهم رجال است. محمّد امین استرآبادی که قاعدتاً میرزا محمّد را از دورهٔ نجف می شناخته، بیش از ده سال نزد وی حدیث خوانده و در واقع در این دوره با منابع حدیث آشنا شده است.[2] در حوزهٔ نجف، بیشتر فقه و اصول خوانده بوده است، به قول خودش اصول عضدی را خوانده بود. اما در اینجا با حدیث آشنا می شود، یعنی یک توجهی پیدا می‌کند و به این واقعیت متذکر می‌شود که «احادیث ما گنجینه است». این مسئله برای خودش خیلی مهم است. این را در مکه متوجه شده است نه در نجف. ایشان دربارهٔ سهم غیرقابل انکار ملا محمّد استرآبادی در روی‌آوری خودش به حدیث می‌گوید: «نوبت به اعلم العلماء المتأخرین رسید ... پس ایشان بعد از آنکه جمیع احادیث را به فقیر تعلیم کردند [اشاره کردند] که احیای طریقهٔ اخباریین بکن و شبهاتی که معارضه با آن طریقه دارد، رفع آن شبهات بکن.» (استرآبادی، دانشنامه شاهی، فایدهٔ اول) منظور میرزا محمّد استرآبادی این بوده که وی روش کلینی و صدوق و محدثان را برگزیند، یعنی اخباریون به همان معنای

۱. برای شرح حال او نک: آقابزرگ تهرانی، ج ۵، ص ۴۹۷؛ تفرشی، ج ۴، ص ۲۷۹ (تفرشی در معرفی او می‌نویسد: خدا بر درازای عمر او بیفزاید و شرفش را افزون کند. او فقیهی است متکلم و از ثقات و زاهدان و عابدان این طایفه. در دانش رجال و حدیث و تفسیر به درجه‌ای از تحقیق رسیده که برتر از آن تصور نمی‌شود. پیش از این در عَتَبهٔ مقدسه غروی سلام‌خدا بر ساکن این مقام شریف اقامت داشت و اینک مجاور بیت‌الله الحرام شده‌است). این نحو از تکریم شائبهٔ ریاست‌خواهی و رنجیدگی از نایل‌نشدن به مقام جانشینی مقدس اردبیلی را تضعیف می‌کند.

۲. در دانشنامهٔ شاهی، فایدهٔ اول، به مناسبت گزارش روند شکل‌گیری جریانها و گرایشهای علمی در میان بزرگان علمای شیعه، از میرزا محمّد استرآبادی این‌گونه یاد می‌کند: «تا آنکه نوبت به اعلم‌العلماء المتأخرین فی‌الحدیث و علم‌الرجال، و اورعهم استاد الکلّ فی الکلّ، میرزامحمد استرآبادی نوّر الله مرقده‌الشریف رسید». این تعبیر حاکی از باور او به مقام علمی و تقوایی استرآبادی است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

دومی که توضیح داده شد؛ آنان که حدیث را منبع معرفت دینی می‌دانستند، در همهٔ ابعاد آن. اما ملا محمّد امین تأکید را بر اصول فقه ـ و به تَبَع آن فقه ـ

می‌گذارد و می‌گوید علمای ما اصول و قواعد استنباط را از اصول اهل سنّت اقتباس کرده و اصول فقه را درست کرده‌اند. وی برای اثبات ادعای خود الفوائدالمدنیه را می‌نویسد و سپس چند فایده از دانشنامهٔ شاهی را نیز به همین بحث اختصاص می‌دهد. در فایدهٔ اول دانشنامه می‌نویسد:

«فقیر بعد از آنکه جمیع علوم متعارفه را از علمای آن فنون اخذ کرده‌بودم، چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فرو می‌بردم و تضرع به درگاه رب‌العزه می‌کردم و توسل به ارواح مقدسهٔ اصحاب عصمت می‌جستم و مجدداً رجوع به احادیث و کتب عامه و کتب خاصه می‌کردم، از روی کمال تعمق و تأمل؛ تا آنکه به توفیق ربّ‌العزه و برکات سیّدالمرسلین و ائمة طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین به اشارهٔ لازم‌الاطاعه امتثال نمودم به تألیف فواید مدنیه...»

او البته نگفته است که آن «اشارهٔ لازم‌الاطاعه» از چه کسی بوده‌است و اینکه آیا آن اشاره حاوی پیام ایجابی بوده که وی به تدوین اصول استنباط براساس منابع دین بپردازد، یا پیام سلبی هم داشته و از او خواسته شده بوده است که به نفی سیرهٔ متقدمان از اصولیین اقدام کند. در هر صورت، گزارش او از شکل‌گیری اصول فقه و کلام شیعه و فاصله گرفتن علمای مذهب از روش اخباریان متقدم، درخور تأمل و درنگ است. او علت اصلی این رهیافت را خرده‌گیریهایی می‌داند که در قرن چهارم از جانب مخالفان صورت می‌گرفت:

«وَسَمِعتُ مِن بعضِ المشایخ اَنه لمّا عَيَّرتْ جماعةٌ من علماء العامة اصحابَنا بأنه ليستْ لكم فنٌّ كلامٍ مدوّنٍ و لااصولِ فقهٍ كذلک و لافقهٍ مستنبَطٍ وَليس عندكم الا الروايات المنقولة عن ائمتكم، تصدّي جماعة من متأخري اصحابنا لرفع ذلک فصّنفوا الفنون الثلاثة علي الوجه‌المُشاهَد» (الفوائد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

المدنیه، ص ۷۷)

می‌گوید: «از یکی از مشایخ شنیدم که یک عده از علمای اهل‌سنّت اصحاب ما را سرزنش کردند که شما کلام مدون ندارید، شما اصول فقه مدون ندارید، شما فقه مستنبط ندارید و فقط یک تعداد روایات منقوله از امامانتان دارید (یعنی فقط یک مجموعه روایی دارید)؛ لذا یک عده از علمای متأخر اصحاب ما تلاش کردند که این نقیصه را بر طرف کنند، لذا آمدند و فنون ثلاثه یعنی همین سه فن کلام، فقه و اصول فقه را ـ به این صورتی که هست ـ درست کردند.

در دانشنامه، تاریخ را از نقطه‌ای دورتر آغاز می‌کند و جریانهای علمیِ ناظر به «معرفت خصوصیات مبدأ و معاد» را به متکلمان و مشائین و اشراقیین و صوفیه و اخباریین تقسیم می‌کند، با این بیان:

افاضل در تحصیل این مقام چند فرقه شده‌اند: یک فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند. پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را متکلمین می‌گویند که فن کلام را تصنیف کرده‌اند از روی افکار عقلیه...؛ طایفهٔ دیگر این التزام نکرده‌اند و ایشان را حکمای مشائین می‌گویند... . یک فرقهٔ دیگر تحصیل این مقام به ریاضت کرده‌اند؛ پس طایفه‌ای از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را صوفیه می‌گویند و طایفه‌ای التزام این نکرده‌اند و ایشان را حکمای اشراقیین می‌گویند... . فرقهٔ سوم تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در هر مسأله که ممکن باشد عادتاً که عقل در او غلط کند متمسک به احادیث اصحاب عصمت شوند و ایشان را اخباریین می‌گویند و اصحاب ائمهٔ طاهره علیهم‌الصلوة والسلام همگی این طریق را داشتند.

این فقره متضمن یک تقسیم کلی است که با التفات به آنچه در جهان اسلام روی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

داده بیان شده‌است. درواقع، استرابادی جریانهای معرفت‌شناسی عالم اسلام را به‌مثابهٔ مصداقی از یک رهیافت کلی در جامعهٔ بشری مورد بررسی قرار می دهد. به این ترتیب او متکلمان و صوفیه را کسانی می داند که خود را ملتزم به رعایت جانب اصحاب وحی می دانسته‌اند. آنگاه نقد او بر این دو طایفه آن است که در حوزه‌ای ورود کردند که عقل عادتاً در آن خطا می‌کند و در آن حوزه به عقول خود متکی شده‌اند. به تعبیر دیگر، چون این دو طایفه خود را ملتزم به رعایت داده‌های دینی می دانسته‌اند، راهی جز مراجعه به حاملان علم دین ـ به تعبیر او اصحاب عصمت ـ نداشته‌اند و در این مرحله دچار خطا شده‌اند.

شاید به نظر برسد که استرآبادی در اینجا همهٔ اهتمام خود را متوجه معرفت نظری کرده و کاری به حوزهٔ رفتار (فقه و اصول آن) نداشته است، اما عبارات بعدی نشان می دهد که سخن او بیشتر معطوف به اصول فقه و فقه است: «ائمه علیهم‌السلام ایشان را نهی کرده بودند از فن کلام و از فن اصول فقه که از روی انظار عقلیه تدوین شده و هم‌چنین از فن فقه که از روی استنباطات ظنّیه تدوین شده، از این جهت که عاصم از خطا منحصر است در تمسّک به کلام اصحاب عصمت».

البته، نباید از نظر دور داشت که بحث او ناظر به حوزه‌ای است که به اعتقاد او عقل عادتاً در آن خطا می‌کند. این نکته گاهی در نقد اخباریان مغفول واقع شده‌است.

استرآبادی در ادامهٔ سخن خود، این مدعا را پیش می‌کشد که امامان شیعه علیهم‌السلام «تعلیم فن کلام و فن اصول فقه و فقه به اصحاب خود کرده‌اند و آن فن در کثیری از مسائل مخالفت دارد با فنونی که عامه تدوینِ آن کرده‌اند». اصحاب امامان نیز آنچه را که ایشان آموخته بودند به امر ایشان در کتب خود تدوین کردند تا شیعهٔ «اهل بیت در عقاید و اعمال به آن رجوع کنند». مدعای بعدی او این است که آن کتب (یعنی تألیفات اصحاب ائمه) به طریق تواتر به متأخران (و از همه نامورتر کلینی) رسید و کتاب کافی که ثقة‌الاسلام کلینی تألیف کرده است مشتمل است بر فنون ثلاثه (کلام،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

اصول فقه و فقه).

ادعای سوم استرآبادی وقوع یک کژراههٔ ناشی از غفلت، در این مقطع از تاریخ فکری شیعه است. به نظر او با ظهور دو دانشمند بزرگ، یکی محمدبن احمدبن جنید و دیگری حسن‌بن علی‌بن ابی‌عقیل عُمانی، که به‌دلیل سیطرهٔ نظام «تعلیم و تعلّم به طریقهٔ عامه» و مهارت نداشتن این دو تن در «فن اصول فقه و فن کلام که از ائمه علیهم‌السلام منقول است»، روش ترکیبی شکل گرفت و این «اختیار طریقهٔ مرکبه از طریقهٔ اخباریین و طریقهٔ عامه کردند و بنای اجتهادات فقیه بر آن نهادند».[1] آنگاه «شیخ مفید رحمة الله علیه از روی غفلت و حسن ظن به این دو فاضل موافقت ایشان کرد و در کلام و اصول فقه به همان روش ترکیبی روی آورد و از اینجا علمای امامیه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین». پس از شیخ مفید، دو شخصیت برجستهٔ شیعه، سیّد مِرتضی علم‌الهدی و محمدبن حسن طوسی نیز همان روش را ادامه دادند و «آن طریقه در میان افاضل امامیه شایع شد تا نوبت به علامة‌المشارق و المغارب، علامهٔ حلی رحمه الله رسید» که تبحر وی در علوم بیش از پیشینیان بود و «ایشان طریقهٔ مرکبه را در کتب کلامیه و اصولیه بسط بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیه بنابراین طریقهٔ مرکبه نهادند». در این میان، علامهٔ حلی یک اقدام دیگر هم انجام داد و آن اینکه به سبک علمای اهل سنّت، از روی غفلت، «احادیث کتب طائفهٔ محقّه را به اقسام اربعه تقسیم کرد، با آنکه علم‌الهدی و رئیس‌الطائفه و ثقه‌الاسلام کلینی و شیخ صدوق و دیگران به صراحت گفته‌اند که طایفهٔ محقّه بر صحت این احادیث اجماع کرده‌اند».[2]

۱. دو دانشمندی که او نام برده‌است، یکی محمدبن احمدبن جنید ابوعلی اسکافی و دیگری حسن‌بن علی‌بن ابی‌عقیل، دو فقیه متقدم امامیه و مشهور به «قدیمین» هستند و چون در پاره‌ای مسائل کلامی و فقهی آرای متفاوتی داشته‌اند و دربارهٔ ابن‌جنید مشهور بوده که وی به قیاس عمل می‌کرده‌است؛ از همان زمان، ضمن آنکه بر جلالت قدر و وثاقتشان تأکید می‌شده، در برخورد با آرایشان مراقبت می‌کرده‌اند؛ مثلاً شیخ مفید در نقد برخی از آرای آن دو رساله‌هایی نوشته بوده‌است (نک: نجاشی، شمارهٔ ۱۰۰ و ۱۰۴۷)

۲. در بررسی این دعاوی گفته خواهد شد که این تقسیم از آنِ استاد علامهٔ حلی بوده‌است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

نقل این فقرات بیشتر بدان منظور بود که سیر بحث استرآبادی از رهیافت کلّیِ ابتنای معرفت دینی بر اخبار اهل عصمت تا متمرکز شدن وی بر مباحث اصول فقه نمایانده شود. هر چهار ادعای او درخور بحث و نقد است، اما در این مجال، در مقام نقل اظهارات و آرای او هستیم. او مدعی است که امامان شیعه، پیروان خود را از آموختن کلام و اصول فقه و فقهِ برآمده از آن اصول منع کرده‌اند؛ مدعی است کتب حدیث شیعه به تواتر در هر مرحله‌ای روایت شده و کتاب کافی برآیند این تواتر است؛ مدعی است بزرگان شیعه چون مفید و مرتضی و طوسی، بی‌آنکه بدانند، به سیرهٔ دو دانشمندی سلوک کردند که در اجتهاد فقهی تحت تأثیر مذاهب عامه بودند و نهایتاً مدعی است که تنویع چهارگانه حدیث را علامهٔ حلی صورت داد و حال آنکه نقطهٔ عزیمت در حدیث شیعه با نقطهٔ عزیمت در حدیث اهل سنّت متفاوت بوده‌است. حاصل این کار آن شد که فقه و اصولِ آن در شیعه بر مسیری ناصواب حرکت کرد.

ما فعلاً نمی‌خواهیم داوری کنیم و اجمالاً می‌گوییم که در بررسی تاریخ فقه شیعه، ما مدافع علمایمان هستیم. به عقیدهٔ ما سامان‌یابی آثار اصولی و فقهی، به سبکی نو در قرن چهارم فقط به این سبب نبود که عده‌ای بگویند شما کلام ندارید، فقه ندارید و اصول استنباط فقه هم ندارید و علما دست به‌کار شوند و با گرته‌برداری از علمای عامه، کتاب اصول تألیف کنند. اما استرآبادی می‌گوید که تمام میراث علمی ما از اوایل قرن چهارم این‌طور درست شده‌است، یعنی کتابهای اصول فقه چون الذریعة، عُدّةالاصول، معارج‌الاصول، مبادیءالوصول، و... همه با این سمتگیری تألیف شده و حتی فقها هم با همین رویکرد به اجتهاد و تألیف پرداختند. وی در فوایدالمدنیه نیز همین تأکیدها را دارد:

وَغَفَلوا عَن نَهْيِهم‌عليهم‌السلام اصحابَهم عن تعلم فنِّالكلام المبنّي علي الافكار العقلية و امرِ هم بتعلم فن الكلام المسموع منهم‌عليهم‌السلام و كذلک عن القواعد الاصولية الفقهية غيرالمسموعة منهم‌عليهم‌السلام و كذلک عن المسائل الفقهية

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

در ایـنجا لازم است اشـاره‌ای بـه اجـمال دربـارهٔ روش عـلمای شـیعه در صورت‌بندی علوم اسلامی داشته باشیم. به‌طورکلی، این حرف درستی است که ما در اصول فقه قطعاً ساختارمان را از اهل سنّت گرفته‌ایم، ولی از زمان وحید بهبهانی، و بعد از او با ظهور شخصیتی موهوب و بی‌نظیر، یعنی شیخِ اعظم انصاری، اصول فقه ما چنان قوت یافته است که اهل سنّت به گرد آن هم نمی‌رسند. در بررسیهای تاریخ فقه و اصول توضیح داده‌می‌شود که اصول فقه اولیه ما به لحاظ ساختار، نه محتوا، کاملاً تحت تأثیر اولین اصول رایج بوده‌است. این، البته غیر از آن بحثی است که بعضی علمای ما می‌گویند اولین مصنّف علم اصول امام باقر علیه‌السلام بوده‌است. آن بحث باید در جای دیگر پیگیری شود. اما اینکه اصول فقه به شکل رسمی تدوین شده باشد اولین اصول مدون از آنِ شافعی است به نام الرسالة. ما می‌توانیم نشان دهیم که بخش عمدهٔ سرفصلهای آن کتاب در عُدّةالاصول شیخ طوسی هست، و قبل از آن در الذریعة الی اصول الشریعة علم‌الهدی هست. ولی ایـن مشـابهت و اقـتباس اشکالی ندارد، بلکه خود یکی از امتیازات است. توضیح اینکه: هر علمی ورود و خروجی دارد. مباحث باید دسته‌بندی شود و از کلی به جزئی و از اصلی به فرعی صورت‌بندی گردد. علم اصول نیز به عنوان منطق اسـتنباط و مـنطق فـهم فـقهی بالاخره باید توسط افرادی سامان می‌یافت. کار امـامان مـا کـه سـاماندهی عـلوم نبوده‌است، بلکه آن بزرگواران اصول و شیوه‌ها را تعلیم می‌دادند، و اگر اشتباهی بود راهنمایی می‌کردند. حالا در ایـنکه بـرای عـمل اسـتنباط فـقهی نـیاز بـه یک چهارچوب مشخصی داریم، تردیدی نیست. در پیدا کردن این چهارچوب عالمان مکتب خلافت از ما زودتر نیاز پیدا کردند و بنابراین زودتر به آن اقدام کردند. آنان خیلی سریع و از زمان ابوبکر، و نه از قرن دوم، شروع کردند. در جلد اول تاریخ فقه و فقها[1] آورده‌ایم که بنیانگذار رأی و اجتهاد ابوبکر است و پس از او فقهای تابعین و

۱. کتاب تاریخ فقه و فقها نگاشتهٔ حسن طارمی است که از سوی دانشگاه پیام نور چاپ شده‌است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

نسلهای بعدی به سازماندهی و بسط و تفصیل پرداختند. علمای ما به تدریج در قرن چهارم شروع به ساماندهی فقه و سپس اصول آن کردند. این ساماندهی هم در صورت‌بندی و عناوین بحث و هم در شماری از مباحث، تحت تأثیر اهل سنّت بوده است. اینکه چرا آن بزرگان این راه را رفتند و از قالبها و انگاره‌های رایج بهره بردند، بحثی مفصل می طلبد و به استقلال باید آن را ارزیابی کرد؛ به‌ویژه آنکه ایشان روشهای نادرست، از جمله قیاس، را کنار گذاشتند و برخی مبانی را با اصلاح یا تجدیدنظر و یا همراهی با اصطلاح رایج پذیرفتند (مثل اجماع و خبر واحد). بعضی از مباحث علم اصول، مثل اکثر ابواب مبحث الفاظ نیز ناظر به زبان عربی و قواعد گفتار است که مستقل از معارف مبدأی و معادی است. با این‌همه، استرآبادی به همین اقدام علمای قرن چهارم و پنجم انتقاد کرده‌است و همان‌طور که گفته شد او نقطهٔ عزیمت را مجموعهٔ معرفت دینی قرار داده، ولی ارزیابیهایش در فقه و در اصول فقه تبلور یافته است و در فقه بیشتر از اصول. حتی می‌توان گفت رهیافت اصلی اوکلام و معرفت نظری بوده ولی در مقام نقد و ارزیابی به‌سراغ فقه و اصول رفته‌است. او از این پس کاری به معرفت نظری نداشته است؛[1] کاری که شاید بتوان گفت امثال مجلسی انجام دادند. بعد از مجلسی نیز می‌توانیم نظام معارفیِ مرحوم میرزا مهدی غروی اصفهانی را در همین سیاق بینیم. در هر صورت، نگاهی که استرابادی داشته، چون معطوف به نقطه عزیمت بوده همه شاخه‌ها را در برمی‌گیرد، ولی محوری را که او شروع کرد فقه بود. او مدعی بود که علمای شیعه تحت تأثیر سیطرهٔ علمی اهل سنّت قرارگرفته و از آنها تقلید کرده و علم فقه و اصولشان را مبتنی کرده‌اند بر آنچه آنان گفته‌اند. تا زمان علامه حلّی کتاب اصول فقه رایج، یکی از کتب علمای اصول اهل سنّت به نام شرح عضدی بوده‌است، یعنی مختصر ابن‌حاجب با شرح عضدی این کتاب درسی بوده و علامه حلّی آمده و یک

۱. گفتنی است که در یکی از فواید دانشنامه مجموعه‌ای از احادیث مرتبط با بحث مشیت و قضا و قدر را بدون توضیح و شرح آورده‌است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

نسخه شیعی از آن برای اصول استنباط ساخته که اسم آن مبادیء‌الوصول الی علم‌الاصول است. این الگوبرداری قطعاً از اصول اهل تسنّن است یعنی الگویش شرح عضدی بر مختصر ابن‌حاجب است.

تا اینجا یک گزارش کلی از چگونگی شکل‌گیری جریان اخباری ارائه شد و غرض آن بود که بیان شود چگونه یک اندیشه در یک انگارهٔ فقهی ـ اصولی متبلور شد. از آن پس به‌تدریج مبانی اخباریان در استنباط سامان یافت و چند تن از بزرگان ایشان آثاری در این‌باره تألیف کردند.

پیش از آنکه فهرستی از آرای اخباریان و موارد افتراق آنان با مجتهدان را ارائه و ارزیابی کنیم، و سپس به نقل اظهارات خاص مرحوم میرزامهدی اصفهانی دربارهٔ این مکتب فقهی بپردازیم، بجاست به یک نکتهٔ اساسی توجه دهیم: منظومهٔ معرفتی میرزامهدی اصفهانی به‌هیچ روی ناظر به مباحث فقهی و اصولی نیست، بلکه ایشان در حوزهٔ معارف نظری (با تسامح می‌توان گفت: کلمه) منظومه‌ای برگرفته از آیات و احادیث ارائه کرده و از حیث سلبی نیز با رویکردهای فلسفی و عرفانی در تقابل بوده‌است.

فهرست منابع

۱. ابن‌بابویه، محمّدبن‌علی‌بن حسین. التوحید. تصحیح سیّد هاشم حسینی، قم: ۱۳۵۷ ش.

۲. استرآبادی، محمّد امین. دانشنامه شاهی. نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۲۱۱۵۷۶.

۳. ــــــــــــــ. الفوائد المدنیة، قم: ۱۳۸۲ ش.

۴. انصاری، مرتضی‌بن محمّدامین. فرائد الاصول (الرسائل). قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۷ ق.

۵. بحرانی، یوسف‌بن احمد. الدرة النجفیة. قم: مؤسسة آل‌البیت لاحیاء التراث.

۶. ــــــــــــــ. الحدائق الناضرة. قم: مؤسسة النشرالاسلامی، ۱۳۶۳ ش.

۷. تفرشی، مصطفی‌بن حسین. نقد الرجال. قم: آل‌البیت، ۱۴۱۸ ق.

۸. تهرانی، آقابزرگ. طبقات اعلام الشیعة. بیروت، ۱۴۳۰ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]

۹. فیض کاشانی، محمدبن مرتضی. سفینة النجاة. قم: ۱۴۱۲ ق.

۱۰. ـــــــــــــــــ المحجة البیضاء. تصحیح علی‌اکبر غفاری، ۱۴۰۳ ق.

۱۱. دانشنامهٔ جهان اسلام، زیرنظر غلامعلی حدادعادل، تهران ۱۳۷۴ ش.

۱۲. شهرستانی، عبدالکریم. الملل و النحل. تصحیح محمّدبن فتح‌الله بدران، قم: ۱۳۶۷ ش.

۱۳. شیرازی، صدرالمتألهین. شرح الاصول من الکافی. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴ ش.

۱۴. قزوینی، عبدالجلیل. نقض. تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۹ ش.

۱۵. مجلسی، محمّدباقر. بحارالانوار. لبنان: دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.

۱۶. مطهری، مرتضی، «اجتهاد در اسلام»، در مجموعهٔ آثار شهیدمطهری، قم: ۱۳۸۱ ش.

۱۷. ملکی میانجی، علی. علامهٔ مجلسی اخباری یا اصولی. قم، ۱۳۸۵ ش.

۱۸. نجاشی، احمدبن علی. فهرست اسماء مصنفی الشیعة. تصحیح سیّدموسی شبیری زنجانی، قم: ۱۴۰۷ ق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1391.9.34.11.8]